

نکته‌ها، دیالوگ‌های ماندگار و ارجاعات فیلم

نکته‌ها

۱- برخلاف چیزیی که تا به حال گفته شده، ژان لوک گدار فیلم را بدون فیلمنامه نساخت. اگرچه او در ابتدا فیلمنامه کاملی در اختیار نداشت اما متن سکانس‌هایی را که قرار بود فیلمبرداری شود صبح آن روز می‌نوشت.
۲- ژان لوک گدار دیالوگ‌های بازیگران را هنگام فیلمبرداری سکانس مربوطبه‌آن‌هلمی‌گفت.

۳- گدار از عهده کرایه «دالی» بر نمی‌آمد. او بسیاری از برداشت‌های فیلم را با هیل دادن فیلمبردار خود «رائول کوتار» روی یک صندلی چرخدار گرفته است. این ایده را وامدار ژان پی‌یر ملویل است که از آن در باب قمارباز (۱۹۵۶) و خاموشی دریا (۱۹۴۹) سود برمی‌برد

۴- به گفته ژان پی‌یر ملویل، گدار از او خواسته بود به علت طولانی شدن زمان اولین نسخه تدوین‌شده فیلم، در مرحله پس از تولید به او کمک کند. ملویل در مورد حذف بعضی سکانس‌ها توصیه‌هایی می‌کند اما گدار به جای آن، تکه‌های کوچکی را در هر نقطه از فیلم جدا می‌کند و به این ترتیب «جامپ کات» متولد می‌شود.
۵- فیلم به «مونوگرام پیکچرز» تقدیم شده‌است؛ استودیوی فیلمسازی در هالیوود که بین سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۵۳ به تولید و پخش فیلم‌های کم‌بودجه‌می‌پرداخت.

۶- منهای نام فیلم و شماره ثبت آن و تقدیمی که به مونوگرام پیکچرز شده، هیچ اثری از نام بازیگران و دست‌اندرکاران آن در فیلم دیده نمی‌شود.

۷- کاراکتر «میشل پواکار» از اسم «لازلو کواکس» به عنوان اسم مستعار در فیلم بهره می‌برد. این اغلب با تجلیل از فیلمبردار نام‌آشنای مجار به همین نام اشتباه گرفته می‌شود. این فیلم بسیار قبل‌تر از آنکه کواکس فیلمبردار در صنعت سینما خود را مطرح

کند ساخته‌شده‌است. این اسم در حقیقت اشاره‌ای است به کاراکتری که ژان پل بلmondو در فیلم احساس دوطرفه از کلود شابرول در سال قبل‌بازی‌کرد.

۸- موسیقی‌ای که در اولین دیدار میشل با دختری در اتاقش در پاریس پخش می‌شود «پیتی پیتی» از بل انکا است.

۹- به گفته «باربت شرودر» گدار در ابتدا نام فیلم را در پاسخ به فیلم «من، یک سیاهپوست» از ژان روش می‌خواست «من، یک سفیدپوست» بگذارد.
۱۰- فیلم یک سال بعد از«چهارصد ضربه»، «تروفو» و «هیروشیما، عشق من» آلن رنه اکران شده، سه فیلمی که تحسینی بین‌المللی را نصیب موج نو فرانسه کرد.

دیالوگ‌های ماندگار فیلم

هیچ دلق نباید ترمز کرد، ماشین واسه گاز دادنه نه واسه وایسادن. لازم نیست آدم دروغ بگه. عین پوکر، حقیقت بهترین چیزه. همه فکر می‌کنن داری بلوف می‌زنی پس دستو می‌بری. شما امریکاییا همتون کنذذهنین. لافایت و موریس شوالیه رو تحسین می‌کنین. اینا از کنذذهن‌ترین فرانسوی‌ها بودن. احمقانه است اما عاشقتم. می‌خواستم دوباره ببینمت تا ببینم دوباره دیدنت خوشحالم می‌کنه یا نه. اگه در یارو دوست نداری، اگه اهمیتی به کوه نمیدی و از دشت و دمن هم خوشت نیامد بهتره خودتو دار بزنی!

وقتی صحبت کردیم، هر کدوممون باید از اون یکی حرف می‌زد اما من از خودم گفتم و تو از خودتا جاسوس لو میده، دزد دزدی می‌کنه، قاتل آدم می‌کنه و عاشق عشق می‌ورزه.

من تا هشت می‌شمرم، اگه نخندی‌خفتی‌کنم.

همیشه از کسایی خوشم میاد که واسه‌من ساخته نشدن. فرانسویاوقتی‌می‌خوان‌بگن‌پنج‌دقیقه‌میگن‌یه‌ثالبیه مثل قیل‌های خوشحالی می‌مونیم که خودشونو قایم می‌کنن. نمی‌دونم ناراحتی‌ام به خاطر اینکه که آزاد نیستم یا آزاد نیستم به خاطر اینکه‌نازاحتجم.

اینقدربه‌تنگ‌گلمی‌کنم‌تایک‌بفنگ‌گلم‌کنکی.

دوتاچیزتوزندگی‌مهمه: زن‌برای‌مرد، پول‌برای‌زن.

بزرگ‌ترین بلند پروازی‌ام تو زندگی اینه که فناناپذیر بشم و بعد بمیرم. احساسات چیز لوکسیه که زن‌های کمی ازش بهره‌مندن.

ارجاعات

شاهین مالت (جان هیوستون- ۱۹۴۱) - میشل شخصیتی را از بوگارت گرفته است. حرکت انگشتانش بر روی لب‌هایش تقلیدی از بوگارت در این فیلم است.

هرچه سخت‌تر سقوط می‌کنند (مارک رابسن- ۱۹۵۶)- میشل پوستری از این فیلم را می‌بیند و به عکس بوگارت خیره می‌شود.

باب قمار باز (ژان پی‌یر ملویل- ۱۹۵۶)- در یک گفت‌وگو به این فیلم اشاره می‌شود - باب مونتانیه چی، رو اون می‌تونم حساب کنم؟- اون بیچاره تو زندانه. ۱۰ ثانیه به جهنم (رابرت آلدریج -۱۹۵۹) - پوستری از این فیلم در فیلم دیده می‌شه با بازی جک پالاس که گدار بعدها در «تحقیر» با او کار می‌کند. وست بان (یاد باتیکر -۱۹۵۹) - بلmondو و سیبرگ این فیلم را در سینمایی می‌بینند. احساس دوطرفه (کلود شابرول - ۱۹۵۹) - اشاره به فیلم کلود شابرول به وسیله اسم مستعار «لازلو کواکس». گرداب (انو پرمینجر - ۱۹۴۹) - جین سیبرگ برای مخفی شدن وارد سینمایی می‌شود که این فیلم در حال پخش شدن است.

۱۵ سینمای جهان

سال پنجم ■ شماره ۹۹۷ ■ یکشنبه ۶ تیر ۱۳۸۹



هنوز بعد از ۵۰ سال «از نفس افتاده» شگفت‌آور و غافلگیرکننده است

معنای گدار برای ما بعد از نیم قرن

شخصیت‌های او از شخصیت‌های نهیلیستیک بیگانه به شخصیت‌های انقلابی‌ای تبدیل می‌شوند که مدام شعار می‌دهند. خداحافظی او با همه چیز شبیه به پایان آخر هفته در سال ۱۹۶۷ است که بر تیتراژ پایانی آن این عبارت ظاهر می‌شد: «Fin du cinéma» (پایان-سینما). او بعد، پیش از آنکه با زن سومش آنه ماری میویل به سوئیس مهاجرت کند، با گروه‌های چپی فیلم‌های ویدئویی کم‌هزینه‌می‌ساخت.

در ماه مه ۱۹۶۸، گدار با تظاهرات دانشجویی و اعتصاب‌های کارگری همراه شد و جشنواره کن را تحریم کرد. شش ماه بعد گدار، یان کوایرر یکی از تهیه‌کنندگان «یک به علاوه یک» را کتک زد و روی سن/National Theatre در صورت و شکم او مشت کوبید. ریچارد رود مدیر جشنواره فیلم لندن و نویسنده اولین کتاب انگلیسی‌زبان درباره گدار، این دو را دعوت کرده بود تا در مورد تدوین دوباره فیلم در مقابل حضار تبادل نظر کنند و درگیری از آنجا شروع شد که گدار تماشاگران را تحریک کرد که پول‌هایشان را پس بگیرند.

با این‌همه بدترین دعوا مربوط به جدایی گدار و دوست و همکار قدیمی‌اش فرانسوا تروفو بود. تروفو همان کسی بود که به اعتبار جایزه کن به خاطر فیلم چهارصد ضربه به همکارش کمک کرده بود تا از پله‌های نردبان فیلمسازی بالا برود. از طرف گدار موضوع مربوط به حسادت و اصول اخلاقی بود، از طرف تروفو مربوط به ترکیبی از خشم و گناه بود. آنها در دهه ۷۰ در مجامع عمومی به یکدیگر توهین کردند و سازش‌ناپذیری‌های متفاوت آن دو هرگز اصلاح نشد. وقتی تروفو در سال ۱۹۸۴ مرد، گدار نقدهای او را تحسین کرد اما حاضر نشد در مورد فیلم‌هایش نظری مثبت بدهد. تروفو صنعت فیلمسازی راپذیرفت و گدار هرگز حاضر نشد با آن کنار بیاید. هیچ‌کدام از ما، تا سال ۱۹۸۸ که مجموعه نامه‌های تروفو منتشر شد (این مجموعه، نامه‌ای که بین این دو در سال ۱۹۷۳ رد و بدل شد را نیز شامل می‌شد)، عمق شکافی که بین آن دو بود را نمی‌فهمیدیم.

نامه گدار به عدم صداقت شب آمریکایی اشاره داشت، تروفو را دروغگو می‌نامید و به رابطه با بازیگر زن فیلم ژاکلین بیست اشاره‌ای نمی‌کرد. بعد انگار که چنین حقی داشت از تروفو می‌خواست ده میلیون فرانک برای فیلم کم‌خرج یک فیلم ساده هزینه کند.پاسخ کوبنده تروفو، شش صفحه کامل کتاب را اشغال می‌کند، بی‌احترامی‌ها، توهین‌ها و خیانت‌های گدار را فهرست می‌کند و چندین بار او را کثافت خطاب می‌کند. نامه تروفو این‌طور آغاز می‌شود: «ژان لوک، مجبور نیستی که این نامه ناخوشایند را تا آخر بخوانی، با یک نکته ضروری شروع می‌کنم: من برای فیلم تو سرمایه‌گذاری نمی‌کنم.» با این‌همه باید این را هم اضافه کنیم که گدار مقدمه‌ای محبت‌آمیز برای کتاب تروفو نوشت؛ ترکیبی از فصاحت و ابهام که در آن گدار با نگاه به دوران جوانی‌شان می‌گفت: «سینما به ما یاد داد که چطور زندگی کنیم؛ اما زندگی، مثل گلن فورد در تعقیب بزرگ انتقامش را گرفت.»

فیلم، و گدار ایده معروفش را فرمول‌بندی کرد: «یک فیلم باید آغاز، میانه و پایان داشته باشد، اما ضرورتاً ترتیب آن نباید همین‌طور باشد.» دوربین روی دست است، تدوین سریع و بی‌ثبات است و فیلمبرداری تک‌رنگ، خشن و استادانه رائول کوتار، با لبه‌های تیز، متکی به نور طبیعی است. ژان پی‌یر ملویل مشهورترین کارگردان گنگسترهای اگزریستانسیال، ظهور خود را مدیون سینمای گدار است. آثار کارگردان‌های دیگر مثل باد باتیکر (به سبوی غرب)، ساموئل فولر (چهل اسلحه)، انو پرمینجر (گرداب) رابرت آلدریج (ده ثانیه تا جهنم) همگی یا به این اثر اشاره دارند یا این فیلم را به یاد می‌آورند. حتی شخصیت بوگارت متأثر از این اثر است. ما همواره به شیوه فاصله‌گذاری برشت از فیلم فاصله می‌گیریم. به ما گفته می‌شود آنچه می‌بینیم یک فیلم است، اما چنین فیلم‌هایی مثل زندگی‌های ما، تالارهای آینه هستند.شیوه‌های کار گدار در از نفس افتاده به طور قاطعانه آشوب‌گونه است. او تصدیق می‌کند که آگاهانه اغتشاش خلق می‌کند تا به «یک امکان غلیم ابداع» دست پیدا کند. او در خیابان‌های شلوغ پاریس فیلمبرداری می‌کند، جمعیت رهگذران را کنترل نمی‌کند و حتی در جایی یک افسر پلیس از جلوی اتوبوس جست می‌زند تا به بلmondوی ظاهر او در حال مرگ کمک کند. در هشت سال بعد گدار چندین فیلم مهم دیگر می‌سازد، به فیلم‌های دیگری در هنرش را تعریف و اصلاح می‌کنند کمک می‌کند. و این فیلم‌ها روی چند نسل از سینماگران از ناگیسا اوشیما گرفته تا ویم وندرس تا تارانتینو تأثیر می‌گذارند. حالا عاقبت از روی طنز، مثل نگرش ضدآمریکایی او که به

هالیوود بسیار بدبین بود، عاشقان سینما جای خود را به یک تضاد عمیق داده‌اند. یک بار حول و حوش نمایش از نفس افتاده از او پرسیدند: «یا تو عاشق سینمایی؟» و او جواب داد: «من سینما را تحقیر می‌کنم. سینما هیچ چیز نیست.

سینما وجود ندارد. بنابراین من عاشق سینما هستم. من در همان زمانی که سینما را تحقیر می‌کنم عاشقش هستم.» بیشتر فیلم‌های دهه ۶۰ او یا شاهکارند یا نزدیک به شاهکار. بعضی از آنها با مشکل سانسور مواجه شدند. بعضی تا سال‌ها بعد از ساخت‌شان در انگلستان شناخته نشدند. تمام آن سال‌ها و حتی بعد، گدار توانسته نظار را به خود جلب کند. او به‌طور مدام در مرکز مشاجره‌ها، بحث‌ها و حتی رسوایی‌ها بوده است. همیشه با دیالوگی در یک فیلم یا نقل قولی برای مطبوعات حاضر بوده است. او در فیلم «میریس» حرفه فیلمسازی را مسخره می‌کند، در «زن، زن است» ژانسر موزیکال را مورد حمله قرار می‌دهد، در «یک زن شوهردار» در مورد ازدواج، سوال‌هایی بنیادین مطرح می‌کند، در فیلم علمی- تخیلی و یاس‌آور «آلفاویل» پاریس امروز را به عنوان شهری هولناک و فاقد هویت نشان می‌دهد. اما هیچ‌کدام از فیلم‌های بعدی او به لحاظ تأثیرگذاری با «از نفس افتاده» قابل قیاس نیستند. و همین‌طور که دهه‌ها می‌گذرند،

شگفتی‌آور ۱۷۰ فیلمساز فرانسوی اولین فیلم‌هایشان را ساختند. تمام آنها با خوشحالی زیر پرچم موج نو (واژه‌ای که به همان اندازه آن برای کسانی که زبان‌های مختلف فیلم را نمی‌دانستند، تعمداً نامفهوم بود. گدار در مصاحبه با دانیل کوهن‌بندیت، یکی از انقلابی‌های دهه ۶۰ گفته بود: «ترجمه نکن، زبان یاد بگیر.» من تقریباً به مدت ۴۰سال معتقد بودم هرگاه فیلمی از گدار در کن نمایش داده می‌شود همه در جهان علاقه‌مندند که آن را ببینند. فیلم در جشنواره به نمایش درمی‌آید، منتقدان یکدیگر را هل می‌دهند تا فیلم را تماشا کنند و با یکدیگر رقابت می‌کنند تا زودتر خبرها را به روزنامه‌های صبح برسانند. این روزها من فقط فیلم گدار گوشه‌گیر، پرخاشگر و معلم‌باب را تماشا کردم.پس چطور برای شما توضیح بدهم که گدار در دهه ۶۰ برای ما چه معنایی داشت؟ چرا من روی جلد کتاب اولم عکسی از خودم گذاشته بودم که اخم کرده بودم، ژاکت چرمی پوشیده بودم، عینک دودی زده بودم و یک سیگار هم گوشه لبم بود؟ چون این کار باعث می‌شد شبیه گدار به‌نظر برسم؟ چرا من آنقدر هیجان‌زده شدم وقتی که تروفو (به عنوان کارگردان شب آمریکایی) داشت با شور و شوق بسته کتاب‌های مربوط به سینما را باز می‌کرد؟ یکی از آن کتاب‌ها مجموعه مقاله‌هایی در مورد گدار بود و یکی از آن مقاله‌ها، مقاله سال ۱۹۶۵ است. او در مورد فیلم یک زن شوهردار بود. چرا ما دور هم می‌نشستیم و در مورد ایده‌ها و ابداعات گدار همان‌طور بحث می‌کردیم که فیلم‌بازهای امروزی در مورد میزان فروش، اسپشال افکت و تداوم خطاها بحث می‌کنند.

از نفس افتاده همان چیزی بود که ما می‌خواستیم. این فیلم در کنار آن دسته از آثار هنری قرن بیستم جای می‌گیرد که هنوز قابلیت شگفت‌آور و غافلگیرکننده خود را از دست ندهاده‌اند. آثاری مثل آیین بهار استراوینسکی،



سرزمین هرز البوت، اولیس جیمز جویس، سگ آندلسی دالی و بونتل، گئورنیکای پیکاسو، همشهری کین ولز، در انتظار گودو بکت و ضیافت عریان باروز. تمام این آثار گفته ازرا پاوند را تداعی می‌کنند که «ادبیات عالی خبر از این می‌دهد که همچنان، خبر باقی می‌ماند.» کلود شابرول که در ساخت فیلم از نفس افتاده با گدار همکاری نیز داشت، به خوبی اظهار کرده بود که موضوع‌های عالی به ندرت فیلم‌های عالی می‌سازند. و گدار، استاد طنزهای پیچیده و تناقض‌گویی‌های زیرکانه، یک بار گفت: «تمام چیزی که برای یک فیلم می‌خواهید یک تفنگ و یک دختر است.» این خلاصه فیلمنامه از نفس افتاده است که تروفو، که به فیلم‌های نوآر نیز علاقه داشت، نوشته است. میشل (بلmondو) ضدقهرمان زن‌سئیز فیلم در جنوب فرانسه ماشینی دزدیده‌است و در راه پاریس یک افسر پلیس را می‌کشد. در پاریس سراغ باتریشیا (سیبرگ) دوست‌دختر قدیمی‌اش که دختر آمریکایی پولداری است می‌رود. آنها در یک هتل ارزان‌قیمت درباره زندگی و ادبیات (به‌خصوص نخل‌های وحشی فاکتزر) حرف می‌زنند. بعد پلیس آنها را پیدا می‌کند و پاتریشیا به میشل خیانت می‌کند. جنس فیلم از جنس فیلم‌های خشک درجه B است. اما همه چیز سبک فیلم است؛ ویران کردن حساب شده و ساخت دوباره گرامر مرسوم

که حوصله دو ساعت تمرکز کردن را ندارند سریع‌تر شده است. ماه پیش این فیلم برای اولین بار در کن نمایش داده شد. زینویس‌های آن برای کسانی که زبان‌های مختلف فیلم را نمی‌دانستند، تعمداً نامفهوم بود. گدار در مصاحبه با دانیل کوهن‌بندیت، یکی از انقلابی‌های دهه ۶۰ گفته بود: «ترجمه نکن، زبان یاد بگیر.» من تقریباً به مدت ۴۰سال معتقد بودم هرگاه فیلمی از گدار در کن نمایش داده می‌شود همه در جهان علاقه‌مندند که آن را ببینند. فیلم در جشنواره به نمایش درمی‌آید، منتقدان یکدیگر را هل می‌دهند تا فیلم را تماشا کنند و با یکدیگر رقابت می‌کنند تا زودتر خبرها را به روزنامه‌های صبح برسانند. این روزها من فقط فیلم گدار گوشه‌گیر، پرخاشگر و معلم‌باب را تماشا کردم.پس چطور برای شما توضیح بدهم که گدار در دهه ۶۰ برای ما چه معنایی داشت؟ چرا من روی جلد کتاب اولم عکسی از خودم گذاشته بودم که اخم کرده بودم، ژاکت چرمی پوشیده بودم، عینک دودی زده بودم و یک سیگار هم گوشه لبم بود؟ چون این کار باعث می‌شد شبیه گدار به‌نظر برسم؟ چرا من آنقدر هیجان‌زده شدم وقتی که تروفو (به عنوان کارگردان شب آمریکایی) داشت با شور و شوق بسته کتاب‌های مربوط به سینما را باز می‌کرد؟ یکی از آن کتاب‌ها مجموعه مقاله‌هایی در مورد گدار بود و یکی از آن مقاله‌ها، مقاله سال ۱۹۶۵ است. او در مورد فیلم یک زن شوهردار بود. چرا ما دور هم می‌نشستیم و در مورد ایده‌ها و ابداعات گدار همان‌طور بحث می‌کردیم که فیلم‌بازهای امروزی در مورد میزان فروش، اسپشال افکت و تداوم خطاها بحث می‌کنند.

هنوز هم از نفس افتاده، شاهکار ژان لوک گدار، مثالی خیره‌کننده از سینمای موج نو فرانسه است. این فیلم نشانگر ظهور یکی از تأثیرگذارترین کارگردان‌های تاریخ سینماست. دو برنامه آتی من درمورد نیم قرن نوشتن حرفه‌ای دوباره سینماست، در عین حال در مورد زندگی مردی است که به احتمال قوی تأثیرگذارترین فیلمساز دوران حیات من بوده است. ۵۰ سال پیش در چنین ماهی وقتی منتظر قطار نیمه شب بودم به یکی از سینماهای اسلو سر زدم و یک آگهی فراموش‌نشدنی از سینمای فرانسه را تماشا کردم. آگهی به‌طور ناگهانی از بازگری خوش‌تیپ، با دماغ شکسته که من تا به‌حال او را ندیده بودم، به پوستر بزرگی از همفری بوگارت و چهره آشنای ژان سیبرگ (که می‌دانستیم یکی از دست‌اندرکاران و شماایل‌های سینمای فرانسه، و یکی از اسلاف انو پرمینجر است) کات می‌خورد. فیلمبرداری با کنتراست بالا و به صورت سیاه و سفید انجام شده بود، سریع تدوین شده بود و عباراتی گیج‌کننده با حروف سفید روی زمینه سیاه و حروف سیاه روی زمینه سفید، این فیلم شش هفته قبل از این آگهی، شبیه آگهی‌هایی که تا آن وقت دیده بودند نبود و مرا مسحور کرد. تا وقتی که به لندن برگشتم، پیی نبردم که آن بازیگر دماغ شکسته ژان پل بلmondو است و آن فیلم اولین کار ژان لوک گدار یکی از منتقدان کایه‌دوسینماست. این فیلم شش هفته قبل از تحسین‌های فراوان روی پرده سینماهای پاریس رفته بود و با کمک فرانسوا تروفو و کلود شابرول (دو منتقدی که خودشان کارگردان شده بودند و من فیلم‌های اول‌شان را دیده بودم) ساخته شده بود. سال بعد وقتی از نفس افتاده در لندن به نمایش درآمد، انتظاراً مرا برآورده کرد. در نوامبر امسال، گدار ۸۰ساله، مشغول تولید آگهی دیگری در مورد آخرین فیلم خود (به گفته خودش)، فیلم سوسپالیسم است. فیلمی که مثل همیشه اصیل و بحث‌برانگیز است و آگهی دو دقیقه‌ای‌اش را در اینترنت نیز می‌توان مشاهده کرد. در واقع این آگهی کل فیلم است که برای آن دسته از مخاطبانی



فیلم: فیلیپ فرنج ترجمه: مصطفی امینی